بسمه تعالی

موضوع: اختصاص خطابات قرآن به مشافهین / عام و خاص

فهرست مطالب:

[اختصاص خطابات قرآن به مشافهین 1](#_Toc121134005)

[کلام مرحوم امام رحمه الله در تحریر محل نزاع 1](#_Toc121134006)

[مناقشه در کلام مرحوم امام رحمه الله 2](#_Toc121134007)

[کلام صاحب کفایه در بررسی نحو اول از محل نزاع 3](#_Toc121134008)

[بررسی کلام صاحب کفایه در نحو اول از محل نزاع 4](#_Toc121134009)

[کلام صاحب کفایه در بررسی نحو دوم از محل نزاع 4](#_Toc121134010)

[کلام صاحب کفایه در بررسی نحو سوم از محل نزاع 5](#_Toc121134011)

[کلام محقق خویی رحمه الله 6](#_Toc121134012)

[بررسی کلام محقق خویی رحمه الله 6](#_Toc121134013)

# خلاصه جلسه گذشته

مرحوم خویی رحمه الله فرمودند: نزاع معقول در مقام بحث از موضوع له ادات خطاب و نداء است که آیا آن ها وضع شدند برای تخاطب حقیقی تا مختص به تخاطب با حاضرین در مجلس باشد یا وضع شدند برای خطاب انشایی تا شامل غایبین و معدومین نیز شوند[[1]](#footnote-1).

# اختصاص خطابات قرآن به مشافهین

## کلام مرحوم امام رحمه الله در تحریر محل نزاع

امام رحمه الله فرمودند: نزاع عقلی معقول این است که بحث شود در این که الفاظ عموم که عقیب ادات نداء و خطاب آمدند آیا می توانند شامل معدومین و غایبین شوند و شمول آن ها نسبت به معدومین و غایبین مستلزم محذور - یعنی لزوم مخاطبه با غایبین و معدومین- نیست و یا شمول آن الفاظ عموم نسبت به غایبین و معدومین مستلزم مخاطبه و تخاطب با غایبین می باشد که آن محال است؟ و در این صورت این بحث مناسب با بحث عام و خاص خواهد بود و الا امکان تخاطب با غایبین و معدومین و عدم امکان آن ربطی به بحث عام و خاص ندارد[[2]](#footnote-2).

## مناقشه در کلام مرحوم امام رحمه الله

این کلام تمام نیست زیرا همانطور که خطاب «کل من استطاع یجب علیه الحج» چون به نحو قضیه ی حقیقیه است شامل معدومین و غایبین می شود -کما این که شمول آیاتی که متضمن ادات خطاب نیست نسبت به معدومین و غایبین مسلم است- اگر همین خطاب مصدَّر به ادات خطاب مثل«یا ایها الناس» نیز باشد چون به نحو قضیه ی حقیقیه است شامل معدومین و غایبین می شود و صرف مصدّر بودن به ادات خطاب موجب تشکیک در شمول آن نسبت به غایبین و معدومین نمی شود، و به نظر ما این شبهه که «اگر شامل غائبین و معدومین شود مستلزم تخاطب معدومین و غایبین است» موجب تشکیک در شمول این خطابات نسبت به آن ها نمی شود. مثل این که شما به دوستتان خطاب می کنید: فلانی! هر کس مظلوم کشته شود ولی او حق قصاص دارد با این که مخاطب شما دوستتان است اما قطعا عموم در کلامتان شامل هر کس که مظلوم کشته شود است.

واما ارتباط این مساله با بحث عام و خاص این است که عمومات موجود در قرآن که مشتمل بر ادات خطاب هستند مثل «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ‏ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلى‏ ذِكْرِ اللَّهِ »[[3]](#footnote-3) شامل معدومین در زمان صدور خطاب می شود تا بتوان با تمسک به اطلاق آن وجوب نماز جمعه را در زمان غیبت اثبات کرد یا شامل آن ها نمی شود، و این مناسب با بحث عام و خاص است.

و به نظر ما اشکال اساسی در امکان نیست بلکه در ظهور خطاب است که آیا خطاب ظهور در شمول نسبت به معدومین یا غایبین دارد و یا چنین ظهوری ندارد، و بلکه اشکال فراتر از این است و ممکن است ضمیر خطاب به بعضی از موجودین در زمان خطاب برگردد نه همه آنها مثل کلام امام علیه السلام در مقبوله عمربن حنظله: «يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ‏ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَما»[[4]](#footnote-4) که برخی گفتند اطلاق آن شامل زنی که ویژگی های مذکور در روایت را داشته باشد نیز می شود.ولی این بیان تمام نیست و نمی توان به اطلاق آن تمسک کرد چون ممکن است مخاطب های این خطاب رجال شیعه باشند.

## کلام صاحب کفایه در بررسی نحو اول از محل نزاع

مرحوم آخوند رحمه الله بعد از این که محل نزاع را به سه نحو تحریر کردند، به بررسی آن سه نحو پرداختند.

ایشان نسبت به نحو اول از محل نزاع فرمودند: تعلق تکلیف فعلی به معدومین محال است اما تعلق تکلیف انشایی به معدومین ممکن است، چون انشاء خفیف المئونه است و محذوری ندارد که خداوند تکلیف به یک فعلی را انشاء کند و آن را قانون قرار دهد که شامل موجود و معدوم حین الخطاب شود البته نسبت به موجود حین الخطاب در صورت وجود شرایط در او همان حین صدور خطاب تکلیف فعلی می شود ولی نسبت به معدوم بعد از وجود او و تحقق شرایط تکلیف در او، فعلی می شود. و وجه انشاء خطاب به این نحو این است که(حین وجود معدومین در زمان خطاب) به انشاء جدید نیاز نداشته باشد. شبیه انشاء تملیک وقف خاص بر بطون، که انشاء شامل بطن معدوم در زمان خطاب نیز می شود ولی تا موجود نشود مالک بالفعل نسبت به این وقف نمی شوند.

این قسمت از کلام ایشان شبیه کلام دیگر بزرگان مثل محقق نایینی رحمه الله است که فرمودند: جعل تکلیف مثل « المستطیع البالغ العاقل یجب علیه الحج» به نحو قضیه حقیقیه است، که حکم در آن انحلالی است و هر موقع موضوع آن محقق شد حکم فعلی می شود و نسبت به زید که امروز موجود است در صورت وجود شرایط تکلیف در حق او فعلی می شود و نسبت به شخص دیگر که صد سال دیگر موجود می شود، همان حین تحقق شرایط در او تکلیف نیز فعلی می شود[[5]](#footnote-5).

ولی ایشان در ادامه فرمودند: این مطلب که انشاء قبل از وجود این افراد معدوم باشد و بعد از وجود حکم نسبت به آن ها فعلی باشد، نسبت به فرضی است که انشاء مطلق باشد ولی اگر انشاء مقید به وجود مکلف جامع شرایط باشد مثل «اذا وجد زید بعد مأة سنة و صار بالغا عاقلا مستطیعا وجب علیه الحج»، امکان آن واضح است.

## بررسی کلام صاحب کفایه در نحو اول از محل نزاع

فرق گذاشتن بین انشاء مطلق و انشاء مقید به وجود صحیح نیست چون در انشاء مطلق نیز کبرای جعل لبا مقید به وجود موضوعش است.

و اگر مراد ایشان از انشاء مطلق این است که حج الان نسبت به شخصی که صد سال دیگر موجود می شود، واجب است، و وقتی الان واجب است موضوع وجوب نیز الان موجود است ولی انقداح اراده در نفس مولی الان محقق نمی شود و بعد از تحقق آن شخص محقق می شود. این نحو انشاء عقلایی نیست و لغو محض است که حکم قبل از وجود زید نسبت به او فعلی شود چون اصلا الان زید وجود ندارد تا گفته شود حج بر او واجب است. البته انشاء خفیف المئونه است ولی نه به این مقدار.

بنابراین جواب صحیح این است که گفته شود هر حکمی تابع موضوعش است و هر زمانی که موضوع محقق شد حکم نیز همان موقع فعلی می شود، و امروز انشاء است نه این که حکم انشایی و حکم در مرتبه انشاء وجود داشته باشد. مثل وصیت که وقتی شخص می گوید: «اگر من از دنیا رفتم این خانه‌ برای همسرم باشد.» الان انشاء است نه این که الان ملکیت انشایی باشد. در مقام نیز الان انشاء می کند ولی وجوب صد سال دیگر را، که بعد از وجود زید در حق او فعلی می شود.

البته در لسان خطاب به نحو مقید نگفت «اذا وجد زید و استطاع یجب علیه الحج» ولی مآل «المستطیع یحج» ثبوتا به همین قضیه ی شرطیه است.

## کلام صاحب کفایه در بررسی نحو دوم از محل نزاع

ایشان نسبت به نحو دوم از محل نزاع فرمودند: توجیه خطاب حقیقی به معدوم بلکه غایب محال است چون توجیه خطاب حقیقی یعنی این که او بفهمد.(خطاب حقیقی این است که از من خطاب صادر شود به قصد تفهیم غیر حین صدور الخطاب).

این کلام ایشان صحیح است و توجیه خطاب حقیقی به معدومین و غایبین غیر معقول است، و اما این که مثلا یک نواری ضبط کند و در آن نسل های بعدی خود را مورد خطاب قرار دهد، این خطاب حقیقی نیست و اطلاق خطاب حقیقی بر آن تسامحی و قابل مناقشه است بلکه خطاب انشایی است.

## کلام صاحب کفایه در بررسی نحو سوم از محل نزاع

ایشان نسبت به نحو سوم از محل نزاع نیز فرمودند: ظاهر این است که ادات خطاب برای خطاب انشایی وضع شدند، و متکلم حرف نداء را گاهی به داعی ابراز وجع یا خوف و گاهی نیز به داعی نداء حقیقی استعمال می کند، بنابراین استعمال این ادات در غیر موارد خطاب حقیقی مستلزم مجاز نیست. و لذا افراد در کتب خود می نویسند: «اعلموا یا اخوانی» و قصدشان این است که تا روز قیامت این کتاب باقی بماند و خوانده شود. ولی ظهور انصرافی استعمال ادات خطاب، در خطاب حقیقی است و استعمال آن در غیر خطاب انشایی نیاز به قرینه دارد ولی در کلام شارع قرینه بر انشایی بودن خطابات وجود دارد، و آن قرینه این است که از آنجایی که لازمه قول به اختصاص خطاب به مشافهین این است که خطابات قرآن فقط مختص به حاضرین در مجلس تخاطب باشد در حالی که ممکن است تعداد آن ها خیلی کم بوده باشد و حتی شامل افراد دیگری از موجودین که در آن مجلس حاضر نبودند، نیز نشود و این قابل التزام نیست لذا خطابات قرآن انشایی است.

و بر فرض که ادات خطاب برای خطاب حقیقی وضع شده باشند و استعمال آن ها در خطاب انشایی مجاز باشد، در این جا نیز بخاطر وجود قرینه بر تعمیم قائل به استعمال آن ها در خطاب انشایی می شویم و این قرینه بر استعمال مجازی است. چون استعمال ادات نداء و خطاب در معنای حقیقی آن یعنی خطاب و نداء حقیقی موجب می شود لفظ عامی که عقیب ادات خطاب است به حاضرین در مجلس تخاطب اختصاص پیدا کند و این محتمل نیست.

ایشان در ادامه فرمودند: ممکن است گفته شود مخاطب آیات قرآن تنها پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است به نحو خطاب حقیقی نه دیگران یعنی همانطور که مخاطب خاطب «يا أَيُّهَا النَّبِيُ‏ اتَّقِ اللَّهَ»[[6]](#footnote-6)پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است مخاطب «يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُم‏»[[7]](#footnote-7) نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. و لذا حاضرین در مجلس خواندن وحی نیز مخاطب خداوند نیستند[[8]](#footnote-8).

امام رحمه الله نیز این مطلب را بیان کردند و فرمودند: گاهی پیامبر را در حد شجره طور می دانید که خداوند از زبان درخت طور با حضرت موسی علیه السلام سخن گفت « اذْهَبْ إِلى‏ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغى‏»[[9]](#footnote-9) که حضرت موسی علیه السلام مخاطب درخت نبود بلکه مخاطب خداوند بود، و در قرآن نیز خداوند از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به مردم می گوید: «یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُم‏»[[10]](#footnote-10) و مخاطب حقیقی مردم هستند، در این صورت حاضرین در مجلس وحی مخاطب حقیقی خداوند هستند. ولی در واقع چنین نیست و مخاطب حقیقی قرآن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد و ایشان مبلغ احکام الهی است که در قرآن بیان شده است و کسی غیر ایشان مخاطب قرآن نیست، لذا این بحث «هل یختص الخطاب بالحاضرین فی مجلس الوحی ‌ام لا؟» مورد پیدا نمی کند چون حاضرین در مجلس وحی با معدومین و غایبین یکسان هستند و از خطاب حقیقی خداوند بیگانه هستند. مثل قول امیرالمومنین علیه السلام به ابن عباس: « الْقَ الزُّبَيْرَ فَإِنَّهُ أَلْيَنُ عَرِيكَةً فَقُلْ لَهُ يَقُولُ لَكَ ابْنُ خَالِكَ عَرَفْتَنِي بِالْحِجَازِ وَ أَنْكَرْتَنِي بِالْعِرَاقِ فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَا»[[11]](#footnote-11) که زبیر مخاطب حقیقی امیرالمومنین علیه السلام نیست بلکه مخاطب حقیقی امیرالمومنین علیه السلام ابن عباس است. بنابراین مخاطب حقیقی خطابات قرآن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و ایشان این قوانین را به مردم ابلاغ کردند[[12]](#footnote-12).

ما بعدا این مطلب را بحث می کنیم.

## کلام محقق خویی رحمه الله

مرحوم خویی نیز فرمودند: موضوع له ادات خطاب و نداء، خطاب و نداء انشایی است و آن عرفی نیز هست، وقتی مولف در کتاب خود می نویسد:«یا اخوانی اعلموا» مرادش اخوانی الی یوم القیامة است و احساس مجاز نیز نمی شود. و استعمال خطابات قرآن در خطاب حقیقی مستلزم اختصاص این خطابات به حاضرین در مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگام قرائت وحی است، در حالی که این محتمل نیست[[13]](#footnote-13).

## بررسی کلام محقق خویی رحمه الله

این کلام با مبنای ایشان در بحث وضع منافات دارد.

1. محاضرات فی اصول الفقه(طبع موسسة احیاء آثار السید الخویی) ج4، ص430-431. [↑](#footnote-ref-1)
2. مناهج الوصول الی علم الاصول، امام خمینی، روح الله، ج2، ص283؛ تهذیب الاصول(طبع قدیم)، امام خمینی، روح الله، ج2، ص41. [↑](#footnote-ref-2)
3. الجمعة:9. [↑](#footnote-ref-3)
4. الکافی(ط-الاسلامیة)، کلینی، محمد بن یعقوب، ج1، ص67، ح10. [↑](#footnote-ref-4)
5. فوائد الاصول، نایینی، محمد حسین، ج2، ص550-551؛ اجود التقریرات، نایینی، محمد حسین، ج1، ص491. [↑](#footnote-ref-5)
6. الاحزاب:1. [↑](#footnote-ref-6)
7. النساء:1. [↑](#footnote-ref-7)
8. کفایة الاصول(طبع آل البیت)، آخوند خراسانی، محمد کاظم ین حسین، ص228. [↑](#footnote-ref-8)
9. طه:24. [↑](#footnote-ref-9)
10. النساء:1. [↑](#footnote-ref-10)
11. نهج البلاغة: ص74. [↑](#footnote-ref-11)
12. مناهج الوصول الی علم الاصول، امام خمینی، روح الله، ج2، ص288-289. [↑](#footnote-ref-12)
13. محاضرات فی اصول الفقه(طبع موسسة احیاء آثار السید الخویی)، خویی، ابوالقاسم، ج4، ص433. [↑](#footnote-ref-13)